

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح دعار مكحام الاطلاق

اصغر صادقى

ويرايش : عبدالحسن طالعى



انتشارات بنا

عنوان قرارداد دادی	: دعای مکارم الاخلاق. شرح
عنوان و نام پدید آور	: شرح دعای مکارم الاخلاق / اصغر صادقی.
مشخصات نشر	: تهران: نیا. ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۸۰ ص
شابک	: ۸ - ۸۱ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: دعای مکارم الاخلاق -- نقد و تفسیر
موضوع	: اخلاق اسلامی
شماره افزوده	: صادقی، اصغر، ۱۳۲۴ - ۱۳۸۷.
رده بندی شکره	: ۱۳۸۸ ص ۲ / م ۷۰۴۲۲ / BP۲۷۰
رده بندی دیویی	: ۷۷۴/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۳۳-۳۹
تاریخ درخواست	: ۱۳۸۸/۱۰/۰۹
تاریخ پاسخگویی	: ۱۳۸۸/۱۰/۱۲
کد پیگیری	: ۱۹۳۳-۲۸

«شرح دعا مکارم الاخلاق»

مؤلف: اصغر صادقی / ویرایش: عبدالحسین طالمی / چاپ: اسپید / چاپ اول: ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۶۵۰۰۰ ریال / کد: ۱۳۵ / ۲۰۱

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، رویروی ملک، خیابان شبستری

تلفکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳ - ۷۷۵۰۶۶۰۲

خیابان ادیبی شماره ۲۶

شابک: ۸ - ۸۱ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN : 978 - 964 - 8323 - 81 - 8

سالیانی پیشتر از این به انگلیسی یافتن نظرگاه پیشوایان دین پیرامون واژه‌ی «تعصب» سر در میان نهج البلاغه آوردم و جویای رأی و کلام مولایم علی (علیه السلام) در این زمینه شدم. پس از کنکاشی کوتاه بخشی از خطبه‌ی ۲۳۴ حضرتش (خطبه‌ی قاصعه) را یافتم. آن را نوشتم و در آن زمینه‌ی خاص مورد نیاز به کار گرفتم. از آن زمان به بعد، هر چند موضوع را به ظاهر تمام شده دانستم؛ ولی در هر جا مناسبتی پیش می‌آمد، این سخن را به میان می‌آوردم تا آن‌جا که از آن بهره‌ها به فراوانی بردم. خلاصه‌ی مطلب چنان بود که به خلاف تصوّر اولیه که انتظار نفی تعصب را داشتم، حضرتش کاربرد آن را به بیان شیوای خود در «مکارم اخلاق»، «معامد افعال» و «محاسن امور» روا دانسته بودند، سه تعبیر که در یک کلام همان «اخلاق پسندیده‌ی عملی» را در خاطر زنده می‌کرد. پیش از آن، همواره واژه‌ی تعصب در ذهن من بار منفی داشت. ادبیات رایج روزنامه‌ای نیز بر این باور نه‌چندان صحیح دامن می‌زد و یک‌صدافرد را به تراز از آن فرا می‌خواند؛ اما ژرفای سخن مولا را به گونه‌ای دیگر یافتم. به هر حال، آن روزها به همین مقدار بسنده نموده کلام را پی نگرفتم؛ چرا که نیازم را در آن زمینه‌ی مورد نظر به همین مختصر مرتفع دیده بودم.

سال‌ها گذشت و تنها بهره‌ی من از این خطبه و کلام نورانی همان بود که بدان

اشاره رفت. این زمان نیازی دیگر مرا به مطالعه‌ی دعای «مکارم اخلاق» کشانید. در همان آغاز، آن را دریایی بی‌کرانه یافتیم که صدف‌های ناسفته در اعماق آن به فراوانی غلطان بود. به مصداق «آب در کوزه و ما تشنه‌لبان گرد جهان می‌گردیم». بر این همه دوری و مهجوری که تا آن زمان برایم پیش آمده بود، تأسفی فراوان خوردم و رنجی به غایت بردم. به‌ویژه که شاهد کاستی‌های فراوانی در خود و اطرافیانم در زمینه‌های اخلاق عملی بودم. چنین شد که حساس شدم و پیش رفتم. هر چه تاختم، میدان را گسترده‌تر یافتیم. بر هر بلندای که جای گرفتم، چشم‌اندازی دیگر بر من رخ نمود. هر پهنه که درنوردیدم، به پای قله‌ای سر به فلک کشیده رسیدم و آن‌گاه که در اندیشه‌ی پایان راه به فراز قله برآمدم، پیش‌دستی دیگر در نظر آمد. این بود و بود تا سرانجام چنان شد که با «بضاعت مزجاة» به راه افتادم. یادم از کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که پیش از این خاطره‌اش را آوردم. دیگر بار روی بدان کردم؛ اما نه چون سابق که تنها جویای واژه‌ی «تعصب» بودم؛ بلکه با این نگرانی که حال که حضرتش اخلاق را زمینه‌ای شایسته‌ی تعصب و ورزی دانسته، خود چه کردنی بر آن دارد و چه حوزه‌ای را بر آن می‌شناسد و خلاصه چگونه داد سخن داده است.

در نگرش آغازین دیدم که کلام مولایم گویی تعریف خشک و بی‌روح معمول ذیل واژه‌ی اخلاق را در هم ریخته و از یاد می‌برد و خود حوزه‌ی گسترده‌ای را زیر عنوان اخلاق آورده که در فکر کسی نمی‌گنجد. علمای اخلاق با همه‌ی زحمات‌ها که کشیده‌اند، هرگز این چنین پای در میدان نهاده‌اند که امام علیه السلام و آن پیروزمندانه فرس رانده است. دیدم که در بینش این بزرگ‌مرد الهی، اخلاق گاهی با تاریخ پیوند می‌خورد و گاهی با شخصیت‌های آن درمی‌آمیزد. به سرعت از حوزه‌ی فردی و صرف کنش و واکنش‌های درونی پای بیرون نهاده مرزهای جامعه را درمی‌نوردد. دیدم اخلاق، آن‌سان که حضرتش تعریف می‌کند اوج و حضیض تمدن‌ها را موجب می‌شود و بنای عبرت تاریخی را برپا می‌دارد. تا آن‌زمان ندیده و نشنیده بودم که اخلاق در کار بقا و فنای ملت‌ها مؤثر افتد. اما در سیر کلام آن عزیز دیدم که اخلاق با اعتقاد و عقل،

دست در دست هم نهاده و پیوند گرفته‌اند. خلاصه دیدم آن‌چه را در ظرف محدود خویش توان دیدن و دریافتن داشتم. حیفم آمد کار را رها کنم. جمعی شیفته را یافتم و در دوره‌ای بالتسببه طولانی یافته‌های خود از این طرح جامع و زیبای اخلاقی را به مرور با آنان در میان نهادم و به بحث گذاشتم. این گفت‌وگوها حاصل را پُر بارتر می‌نمود و شور و شوق آن عزیزان مرا هم بر سر کار آورد و نهایت چنان شد که این دفتر فراهم آمد. این مجموعه با نقل و توضیح بخشی از خطبه‌ی ۲۳۴ نهج البلاغه - که آن را «قاصعه» نامیدند؛ چرا که در کار کوبیدن و تحقیر شیطان شکل گرفته - آغاز می‌شود. آن‌گاه تلخیص یافته‌هایی از آن خود مقدمه برای توضیح دعای «مکارم اخلاق» صحیفه سجاده می‌گردد.

در طول این مطالعه و تحقیق و تدوین، چه بسیار که اندوهی جان‌کاه درونم را در کام خود فرو می‌برد که چرا ما - که به مراتب در پیروی این عزیزان، از دیگران شایسته‌تریم - این چنین از تعالیم آنان به دور مانده‌ایم؟ چرا رنگ و بوی آنان را نداریم و تا چند باید که بانگ و رنگ این و آن، ما را به خود مشغول دارد و از حقیقت دین - که به تعبیر پیشوایانمان، جز اخلاق نیست - دور بدارد؟ مگر ما پیرو آن دین نیستیم که بنیان‌گزار آن، اساس رسالتش را تکمیل مکارم اخلاق دانسته و یارانش نیز، از رهگذر تربیت او دین را جز اخلاق ندانسته‌اند؟

در آن میانه که سر در سودای طرح و بحث این مسائل داشتم، عزیزی مرا گفت که ما در دانستن کم نداریم؛ بلکه در میدان عمل کم می‌آوریم. گفتش که این نیز میوه‌ی تلخ نهال مہجوری از واقعیت آموخته‌های دینی ماست که پیوند میان علم و عمل را - آن‌سان که شاید و باید - برایمان اصولی و محکم نساخته است. نتیجه آن که از دانش و روش در دو وادی دور از هم بی‌هیچ ارتباط به یکدیگر، سخن می‌رانیم! چه بسیارند سخن‌دانانی که در پهنه‌ی سخن، سوارانی تیز تک و در صحنه‌ی عمل، پیادگانی از راه مانده‌اند! حال آن‌که این مؤمنانند - و نه کافران - که خدایشان خطاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟﴾

و آنان را هشدار می دهد که:

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱

این نکته شایان دقت است که نام کامل همین دعای امام سجّاد (علیه السلام) که به شرح و بسطش پرداخته ایم - «مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال» است.

آموزگارانی الهی ما، از همان آغاز خواستند که چنین باشیم. آنان کوشیدند تا از سر مهر، بساط تربیتی جامعی برایمان بگسترانند تا در هیچ یک از دو زمینه کم نیاوریم؛ ولی ما هر یک با ترفندهایی ویژه - برخاسته از دنیاگرایی خویش - راهی دیگر پیش گرفته و نغمه ای دیگر ساز نمودیم. شگفتا! با آن که در عمل سر در راهی دیگر نهاده ایم، باز هم به زبان، سخن از آنان می رانیم.

بگذریم، من این گام را برداشتم. لنگ لنگان با آن پدر و این نواده ی گرمی و بس عزیز حضرتش همراه شدم. جای جای کلامشان را برگزفتم. کوشیدم تا نه از خود، بلکه به یاری کلام خود آنان و فرزندان با کسان زبان توضیح برگشایم و راهی را که آنان خواسته اند، در حدّ توان خویش بنمایانم.

در این باب تا چه حد توفیق یافته ام؟ پرسشی است که خواننده ی گرمی عهده دار تعیین میزان آن است. باشد که کاستی های اخلاقی ما کاهش یابد و واقعیت های اعتقادی از ورای عملکرد روشن و صمیم ما بهره بنمایاند. در این صورت است که خردورزان با نظاره ی ما، به نشان فروتنی و سرپاری، سر تسلیم در پیشگاه پیشوایانمان فرود می آورند و از سر صدق می گویند: «آنان بوده اند که اینان را ساخته اند».

خدا را! که این مهم، جز با مدد الهی و تلاشی فراگیر برخاسته از عمق جان فراهم نیاید؛ و امید که چنین گردد.

در پایان این مقال، بیان نکته ای را ضروری می دانم. بنا به طبیعت و بافت کلام، گاهی سخن رنگ و آهنگ پند به خود می گیرد و زبان به نصیحت گشاده می گردد و باید

و نبایدها و شاید و نشایدها در میان می‌آید. آشنایان بر من خُرده مگیرند که «رطب خورده منع رطب چون کند؟» و نگویند که آشنای با این تعالیم، چرا خود چنین تهی دست و بی‌مایه مانده است؟ چرا که زبان قال و حال صاحب این قلم هم‌نوا با خواجه‌ی شیراز است که:

سازمانه‌تر از خود کسی نمی‌بینم چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود؟

از این روست که خود را نیز به جدّ، نیازمند پندپذیری و بهره‌گیری عملی از این رهنمودها می‌دانم. در راستای عهدی درونی بر جبران کاستی‌هاست که آن امام همام را از سرِ درد و رنج و طلب و شوق و شور و تعب، به جان می‌خوانم و به آستان بلندش عرضه می‌دارم که:

تو کز «مکارم اخلاق» عالمی دگری وفای عهد من از خاطرت به‌در نرود

والسّلام

اصغر صادقی

نوروز سال ۱۳۸۰ هـ - ش

آغاز سال ۱۴۲۲ هـ - ق

□ متن کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تعصب و پیوند آن با مکارم اخلاق^۱

«۱» إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصْبِيَّةِ، فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَ تَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ تَحَاسُسِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُسْجِدُاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بَيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ يَعَاسِبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ، وَ الْأَخْلَامِ الْعَظِيْمَةِ، وَ الْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَ الْأَثَارِ الْمُتَحْمِلَةِ.

«۲» فَتَعَصَّبُوا لِلْحِلَالِ الْحَسَنِ: مِنَ الْخِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ، وَ الطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَ الْمُسْعِيَةِ لِلْكِبَرِ، وَ الْأَمْرِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَ الْأَعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَ الْكُفْمَ لِلْعَنْظِ، وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.

«۳» وَ اخْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ دَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَخْوَاهُمْ، وَ اخْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَلَهُمْ.

«۴» فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِهِمْ فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ، وَ زَاخَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مَدَّتِ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَلَيْهِمْ، وَ انْقَادَتِ

۱. شماره‌هایی که در متن آمده، ناظر به شرح و توضیح بخش‌های مختلف کلام علوی توسط

استاد فقیه است. این تقسیم برای بهره‌گیری بیشتر از متن به آن افزوده شده است. (ویرانستار)

النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَوَصَلَتْ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ: ۲

[۵] مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ اللَّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَ التَّحَاضُّ عَلَيْهِا، وَ التَّوَاصِي بِهَا، وَ اجْتَنَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَ أَوْهَنَ مَتْنَهُمْ، مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشَاخُنِ الصُّلُورِ، وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَحَاذُلِ الْأَيْدِي.

[۶] وَ تَدَبَّرُوا أَحْوََالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّحْيِصِ وَ الْبَلَاءِ؟

[۷] أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالاً؟ اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَمِيداً، فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَ جَرَّعُوهُمْ الْمُرَارَ، كُلَّمْ تَجَرَّحَ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ، وَ فَهَرِ الْقَلْبَةِ: لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعِ، وَ لَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعِ،

[۸] حَتَّى إِذَا أَمَى اللَّهُ شُبْحَانَهُ - جَدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي حَبِيْبِهِ، وَ الْإِحْثَالِ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ - جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ قَرْجاً، فَأَبْدَلَهُمُ الْغَيْرَ مَكَانَ الذَّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكاً حُكَّاماً، وَ أَيْمَةً أَعْلَاماً، وَ قَدْ بَلَغَتْ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ.

[۹] فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأُمَلَاءُ مُجْتَمِعَةً، وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَ الشُّيُوفُ مَتَنَاصِرَةً، وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَ الْقَزَائِمُ وَاحِدَةً؟! أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَاباً فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مُلُوكاً عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَتَّتِ الْأُلْفَةُ: وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَقْبَسَةُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مَتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعَمَتِهِ، وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرَةً لِلْمُسْتَغْبِرِينَ مِنْكُمْ. ۱